

جلسه دوم

## ایمان (۲)

جمعه ۲۹ شهریور ۱۳۵۳

۳ رمضان المبارک ۱۳۹۴



برای دریافت صوت جلسه  
روی این نشان بزنید.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ  
وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ  
يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ  
يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ  
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾ سورة مبارکه انفال

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ»<sup>۱</sup> از تو می‌پرسند - ای پیامبر - در مورد انفال، سؤال می‌کنند که انفال برای کیست و حق کیست. انفال را مختصراً می‌توان به این صورت ترجمه کرد؛ انفال یعنی ثروت‌هایی که به عموم مسلمانان متعلق است. یک نمونه مثلاً درآمدهایی است که در جنگ نصیب مسلمانان می‌شود، نه هر درآمدی، درآمدهای خاصی. یک نمونه از انفال، معادن است، این ثروت‌های زیرزمینی. یک نمونه از انفال این جنگل‌هاست. یک نمونه از انفال این دشت‌ها و مرتع‌های عظیمی است که در گوشه و کنار و بر سر کوه‌ها قرار دارد. انفال به‌طور خلاصه، آن ثروت‌هایی را می‌گویند که متعلق به یک فرد خاص یا به یک جمع خاص نیست،

۱. سورة مبارکه انفال / آیه ۱

در اختیار همگان است، از آن تمامی ملت است. یک نمونه‌اش البته همان طوری که عرض شد، غنائم خاصی است که در جنگ‌ها نصیب سلحشوران لشکر مسلمان می‌شود. اول باری که این مسئله برای مسلمانان مطرح شد در جنگ بدر بود گویا، مسلمان‌ها با همدیگر بحث می‌کردند که این غنیمت‌ها از آن کیست؟ میان آنها اختلاف به وجود آمد، به پیغمبر اکرم مراجعه کردند، از آن حضرت سؤال کردند، آیه قرآن پاسخ را به پیامبر خود الهام می‌دهد. ﴿قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ﴾ انفال از آن خدا و از آن پیامبر است. از آن خدا یعنی چه؟ یعنی برای یک عده معینی از بندگان خدا نیست. آنچه مال خداست، آنچه که باید نام مال خدا به روی آن گذاشت، این درحقیقت آن چیزی است که باید صرف بشود در اهداف الهی. مال خدا، پیداست که برای مصالح خدا خرج نمی‌شود، خدای متعال مصالح آن چنانی ندارد، نیازی ندارد، حاجتی ندارد که مال او برای رفع آن نیاز مصرف بشود. آنچه مال خداست، درحقیقت مال بندگان خداست. باید در راه مصالحی که خدای متعال معین کرده است، صرف و خرج بشود. پس مال الله، انفال از آن خدا هست، به این معناست.

﴿وَالرَّسُولِ﴾، یعنی چه؟ از آن رسول است، یعنی چه؟ مگر رسول یک قطبی درمقابل خداست؟ نه. هرکسی ممکن است به خودش حق بدهد که در مال خدا تصرف کند. همه ممکن است بگویند این مال خداست، ما هم بنده خداییم، و به این نام ظاهرپسند خوش‌ظاهر، با این نام عامیانه جاذب، که این مال، مال خداست، ما هم بنده خدا هستیم؛ این مال عمومی را

در مصارف شخصی خودشان مصرف نمایند؛ یک چنین چیزی ممکن است. بنابراین مالِ خدا، اگرچه باید به مصالحِ عموم مسلمانان و بندگان واقعی خدا برسد، اما به مصلحت عموم رسیدن، به این معنا نیست که بَلِّبَشُوا<sup>۱</sup> باشد، هرکه هرچه دلش خواست مصرف بکند. لازم است یک مرکزیتی باشد، یک دست قدرتمندی باشد که نمایندهٔ خدا و قیّم امور مردم محسوب بشود؛ او کیست؟ او رسول است. رسول در اینجا به عنوان رسالت و نبوت مطرح نیست، به عنوان حکومت الهی مطرح است. یعنی وقتی که رسول از دنیا رفت، امام همه کارهٔ انفال است. امام یعنی حاکم الهی. در روزگاری که امام معصوم بر مردم حکومت نمی‌کند، آن کسی که از سوی خدا می‌تواند و می‌باید بر مردم حکومت بکند، او همه کارهٔ انفال و ثروت‌های عمومی می‌شود.

به هر صورت، اگرچه این ثروت‌ها عمومی است، یعنی معدن‌ها از آن همگان است، جنگل‌ها و نیزارها برای همه است، مرتع‌ها برای همه است، غنیمت‌هایی که از دشمن به دست می‌آید، برای همه است؛ صوافی‌الملوک<sup>۲</sup> برای همه است، از این قبیل موارد و مصادیقی که برای انفال ذکر شده؛ اگرچه برای همگان است، اما بالاخره باید در اختیار یک

۱. هرج و مرج، شلوغی‌ای که در آن کسی به فکر کسی نباشد.

۲. (ص ف و) نوعی از غنائم شامل اشیای گرانبها و قیمتی پادشاهان - اموال منقول - که در جنگ‌ها نصیب مسلمانان می‌شود. این کلمه را در مقابل قاطیع‌الملوک، زمین‌ها و اموال غیر منقول پادشاهان به کار می‌برند.

قدرتمند الهی که همان حاکم اسلامی است، قرار داشته باشد. آن کیست؟ در زمان وجود پیغمبر، رسول الله، پس از او امام معصوم، اگر امام معصوم نباشد، امام عادل الهی؛ آن کسی که زمام حکومت اسلامی باید در دست او باشد، او مسلط به امر انفال است. این قسمت اول آیه که البته مورد بحث ما این قسمت از آیه نبود.

بعد از آنی که مصرف انفال را معین می کند، می فرماید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾. اگر مؤمن هستید، این سه کار را انجام بدهید: اولاً تقوای خدا پیشه کنید، ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ پس از خدا پروا بدارید. در ترجمه فارسی ناگزیرانه ای که ما کردیم در این ورقه؛ ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ پس از خدا پروا بدارید؛ این یک. ﴿وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾ فی مابین خود را اصلاح کنید. اختلافات را در میان خود از میان بردارید. به سود حقیقت، آن کسانی که سخنی غیر حقیقت می گویند، از سخن خود دست بکشند، اختلافات را از میان خود بردارید. ﴿وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾ میان خود را اصلاح کنید، بر سر چیزهای جزئی به جان هم نیفتید، بهانه برای به جان یکدیگر افتادن نجوید. خاصیت یک عده مردمی که جنگشان می آید با دوستان و با دشمنان، همین است که دنبال بهانه های کوچک برای جنگیدن و دعوا کردن و ایجاد اختلاف می گردند. نصیحت خدا و رسول به این گونه مردم این است که به جای آنکه برای جنگیدن با دوستان بهانه بجوید، برای جنگیدن با دشمنان بهانه ها را پنهان نکنید.

اگر اهل جنگی، با دشمن بجنگ، با برادر چرا؟ با دوست چرا؟  
 ﴿وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾. این دوتا توصیه بزرگ، توصیه سوم یک مطلبی  
 است که کلی است و شامل همه کارهای نیک و اجتناب از همه کارهای  
 بد می‌شود، ﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ و اطاعت کنید، فرمان ببرید خدا را و  
 پیامبرش را، ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ اگر شما مؤمنید.

مسئله ایمان، این گروه قلبی، وابستگی فکری و اعتقادی و روانی به  
 یک مطلب، به یک شخص، به یک قطب و به یک مرکز، که نامش ایمان  
 است، تنها به همین خلاصه نمی‌شود که در قلب، انسان این گروه و  
 گرایش و گرویدگی را داشته باشد. آن وقتی ایمان به صورت راستین در  
 کسی وجود دارد که برطبق آن ایمان عمل کند. آن وقتی کسی می‌تواند  
 ادعا کند مؤمن واقعی‌ست، که به لوازم ایمان و تعهدات ایمان پایبند  
 باشد. آن وقتی کسی می‌تواند بگوید من به خدا مؤمن و معتقدم، که  
 زندگی او و متن واقعیت وجود او، با آن کسی که منکر خداست، تفاوتی  
 داشته باشد. آن کسی که امروز منکر خداست، عملش با عمل آن کسانی که  
 مدعی خدایند چه تفاوتی دارد؟ هر دو ظلم می‌کنند. هر دو در مادیات  
 تا خرخره غرق شدند. هر دو برای این چند صباح زندگی، چند روز دیگر  
 بیشتر نفس‌زدن و دو لقمه‌ای خوردن و فضا را متعفن کردن، برای دو  
 صباح بیشتر راحت زیستن، حاضرند همه فضیلت‌ها را زیر پا بگذارند.  
 منتها این یکی صاف می‌گوید من به خدا معتقد نیستم، آن دیگری  
 مدعی است که به خدا معتقد است. این چه جور ایمانی است؟ آیه قرآن

در اینجا صریح است. اینجا دیگر حساب استدلال‌های عقلی نیست که شبهه بردارد؛ باید این کارها را انجام بدهید، اگر مؤمنید. و یکی از این کارها، «أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»<sup>۱</sup> است. خدا و پیامبر را اطاعت کنید، دنبال فرمان آنها راه بیفتید.

فرمان خدا چیست؟ هرچه هست، بدیهی است که خدا در مورد مال آدمی، در مورد جان آدمی، در مورد عمر آدمی، در مورد روابط انسان با سایر انسان‌ها، در مورد روابط انسان با خدا، در مورد روابط انسان با حیوانات و حتی با گیاهان، تعهدها، مسئولیت‌ها، تکلیف‌ها، وظیفه‌هایی معین کرده است. در این هم اگر خدا را اطاعت کردید، می‌توانید بگویید ما مؤمنیم، و الا ایمان به‌صرف اینکه قلب انسان و دل انسان به یک قطبی وابسته است، اما شعاع این وابستگی در عمل، در دست، در زبان، در پا و در اعضا و جوارح دیگر منعکس نیست، به درد نمی‌خورد؛ بلکه اصلاً نام ایمان از نظر اسلام برای او صدق نمی‌کند، این منطبق قرآن است. «فَاتَّقُوا اللَّهَ» پس از خدا پروا کنید، «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» فی‌مابین خود را اصلاح کنید، «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» خدا و رسولش را اطاعت کنید، «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر شما مؤمنید.

خب، به مناسبت نام مؤمن در پایان این آیه، آیه بعد درباره صفات مؤمنان و شرایط ایمان، باز ادامه سخن می‌دهد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»<sup>۲</sup> الَّذِينَ

يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾ **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا**؛<sup>۱</sup> برای مؤمن راستین، پنج خصلت در اینجا معین شده. ممکن است این پنج خصلت در گوینده و شنونده نباشد، اما اگر کسی در راه ایجاد این پنج خصلت در خود، تلاشی و فعالیتی بکند، باز در راه ایمان، در راه هدفِ ایمان و شایسته نامِ مؤمن هست. مؤمن راستین آن کسی است که این پنج صفت در او باشد.

اول: **﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ﴾** منحصرأ مؤمنان، **﴿الَّذِينَ﴾** آن کسانی هستند که **﴿إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ﴾** چون یاد شود خدا، **﴿وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾** به بیم آید دل هایشان. یعنی چه به بیم بیاید؟ ترسیدن از خدا به چه معناست؟ آیا ترسیدن یک گنه کار درمقابل قاضی است، یا نوع دیگر و لطیف تری است؟ ممکن است کسی بگوید من گناهی نکردم، از خدا هم نمی ترسم. بله، ترسیدن گنه کار درمقابل قاضی و دادستان، آن کسی که باید آدم را مجازات کند، آن نوع ترس با نداشتن گناه، البته منتفی است؛ تا چه کسی باشد که بتواند مطمئن باشد که گناهی ندارد.

اما یک نوع ترس دیگر هست که آن ناشی از معرفت است. انسان درمقابل اشیای بزرگ، ذوات عظیم، حقیقت های باشکوه، قهراً احساس دهشت<sup>۲</sup> و حیرت می کند. خاصیت وجودی انسان این است، ترکیب روحی و جسمی انسان این را ایجاد می کند؛ درمقابل هرچیز با عظمتی، هر انسانی حالت

۱. سوره مبارکه انفال / آیات ۲ تا ۴

۲. (دهش) سرگشتگی، ترس



دهشتی را در خود احساس می‌کند. این حالت دهشت، نه از باب این است که از او می‌ترسد، ممکن است او هیچ ترسی نداشته باشد، به این معنا که تعرّضی<sup>۱</sup> بکند، ترس ناشی از گناه نیست اینجا؛ بلکه این دهشت و بیمناکی، ناشی از احساس عظمت او و احساس حقارت خویشتن درمقابل اوست. این چنین ترسی از خدا جا دارد، مطلوب است، لازم است، مفید است. آن کسی که درمقابل پروردگار، خود را کوچک و ناقص و حقیر می‌بیند و خدا را به تمام شئون امور خویش مسلط و مهیمن و مسیطر<sup>۲</sup> مشاهده می‌کند، این چنین انسانی سعی می‌کند جز از آن خط سیر مستقیمی که خدای عالم برای او معین کرده، از راه دیگری سیر نکند، حرکت نکند. این بزرگ‌ترین ضامن اجرایی عمل و حرکت و تلاش است در یک انسان مسلمان و در یک جامعهٔ مُسَلِم.

اینی که می‌بینید امیرالمؤمنین در نیمه‌های شب، در شب‌های ماه رمضان، به خود می‌پیچد و اشک می‌ریزد؛ اینی که می‌بینید امام سجاد گاهی صیحه می‌زند؛ اینی که می‌بینید رسول‌الله، با همهٔ جلالت و عظمتش، وقتی دههٔ سوم ماه رمضان می‌آید، می‌گوید رختخواب مرا جمع کنید، بستری برای خود نمی‌گستراند؛ یعنی شب‌ها دیگر وقت خواب نیست، وقت عبادت است، وقت تضرّع است، وقت خضوع است درمقابل پروردگار؛ اینها را

---

۱. (عرض) دست درازی کردن

۲. (مهم) ایمن‌کننده، نگهبان، (س‌طر) حافظ و نگهبان، این کلمه با توجه به قواعد زبان عربی مصیطر هم نوشته می‌شود.

گمان مکن کارهای تصنعی است که انجام می‌گیرد. چقدر ناقص و ناآگاه است آن کسی که بگوید امام در دعای ابوحمزه می‌خواهد به مردم چیز یاد بدهد و خودش را نمی‌گوید. چقدر ناوارد و بی‌اطلاع از روح دعا و از کیفیت مناجات بندگان صالح با خداست، آن کسی که خیال می‌کند آن گریه و ناله و اشک امام علیه‌السلام برای آموزش دادن است. یعنی تصنعی گریه کرده‌اند تا تو و من یاد بگیریم؟ اشتباه است این. واقعاً اشک ریخته‌اند، چرا اشک ریخته‌اند؟ برای خاطر اینکه معرفتشان نسبت به خدا بیشتر است. در وجود مقدس پروردگار، عظمتی می‌بیند امیرالمؤمنین، که چشم‌های نزدیک‌بین من و شما نمی‌تواند این عظمت را ببیند. تو بزرگی و در آیینۀ کوچک ننمایی.<sup>۱</sup> این آیینۀ کوچک روح ما نمی‌تواند آن عظمت عجیب را در خود منعکس کند، اما آیینۀ روح امیرالمؤمنین چطور؟ او می‌تواند، او این عظمت را می‌فهمد، می‌گیرد، درک می‌کند و به همین دلیل است که آن جور به خود می‌پیچد و اشک می‌ریزد.

وقتی که یاد خدا به میان بیاید، آن حالت هیبت، آن حالت خشیت، آن احساس ترس و بیم، آن حالت رعبی که ناشی از احساس حقارت خود درمقابل عظمت خداست، بر دل مؤمن مسلط می‌شود، ﴿إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾. خدا برای انسان از صورت بازیچه بیرون می‌آید، نام خدا از صورت یک ذکر اعتیادگونه خارج می‌شود. در مجلس یک نفر

۱. تو بزرگی و در آیینۀ کوچک ننمایی / نازم آن سر که چو گیسوی تو در پای تو ریزد (شهریار)

که می‌نشیند؛ یاالله، به‌عنوان یک جمله احترام‌آمیز؛ خمیازه که آدم می‌کشد، آخرش لاإله الاالله، با خستگی؛ از این حالت‌ها که نشانه بی‌اعتنایی و بی‌ادراکی و عدم حساسیت روان انسان درمقابل یاد خدا و نام خدا و عظمت خداست، از این صورت‌ها دیگر خارج می‌شود قلب یک انسان خداشناس و عظمت‌بین، کسی که ادراک می‌کند و احساس می‌کند عظمت پروردگار را. ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ مؤمنان آن کسانی هستند که چون خدا یاد شود، قلب آنها به وجل، به ترس و بیم و رعب، به احساس عظمت در پروردگار و حقارت در خود، قلب آنها از این احساس پُر می‌شود، این یک.

﴿وَإِذَا تُلِّیَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾. نشانه دیگر مؤمن این است که وقتی آیات خدا بر آنان فروخوانده می‌شود، یا خودشان می‌خوانند یا کس دیگری برای آنها این آیات را فرومی‌خواند، ایمانشان افزون می‌گردد، ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾. این ایمان مانند بذری در دل او، در روح او رُشد می‌کند، بزرگ می‌شود، مانند گیاهی بالا می‌آید، مانند درختی ساقه و ریشه‌اش ستبر می‌شود، آن‌چنانی که امکان ریشه‌کن کردن آن از میان می‌رود. ایمان به‌صورت یک آب راکد، در وجود یک مؤمن، معنی ندارد. آن کسانی که یک کلمه‌ای را در کودکی فراگرفته‌اند، بر اثر شک دوران بلوغ، آن یک کلمه از آن صلابت و از آن عظمت در روح اینها افتاد، کوچک شد، ناقص شد، ناچیز شد، یک نیمه‌ایمانی، یک نیمه‌حقیقتی در روحشان باقی

ماند، آن‌هم بر اثر پیش آمدن جریانات و حوادث گوناگون، مدام کاسته شد و کاسته شد؛ یک‌چنین ایمانی یک روزی هم از انسان به‌آسانی گرفته می‌شود. ایمان مُستودَع، ایمان عاریت، مؤمن این‌جوری نیست. مؤمن راستین، آن مؤمنی است که اگر یک کلمه از حقایق و معارف دینی و الهی در دل اوست، آن یک کلمه را با تدبر، با دقت‌نظر، با اندیشیدن، با هرچه نسبت به آن یک کلمه مساعد،<sup>۱</sup> ایمان خود را زیادتر کردن، این ایمان را از زایل شدن نجات بدهد. مؤمن واقعی این است.

از این آیه و از این جمله استفاده می‌کنیم که با تلاوت قرآن، ایمان انسان مؤمن باید زیاد بشود. و از این جمله اتخاذ سند می‌کنیم، دقت کنید از این کلام خدا اتخاذ سند می‌کنیم و به آن کسانی که می‌گویند قرآن را ترجمه نکنید، معنا نکنید، تفسیر نکنید که عقل ما نمی‌رسد، به آنها می‌گوییم اگر ما قرآن را نمی‌توانستیم بفهمیم، چگونه ایمان ما با خواندن قرآن زیاد می‌شود؟ پس پیدااست، قرآن کتاب رمز نیست. قرآن کتابی است که باید آن را خواند به قصد فهمیدن، و فهمید به قصد افزون شدن و نیرومندتر شدن ایمان، ﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾. این شرط دوم، خصلت دوم.

دنبال آیه ﴿وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾، نشانه دیگر مؤمنین این است که بر پروردگار خود توکل و اتکاء می‌کنند. یعنی چه توکل می‌کنند؟ یعنی دست را روی دست می‌گذارند، می‌گویند خدا خودش درست کند؟ نه، معنای توکل این نیست. آن کسی که دست روی دست می‌گذارد درمقابل تکلیف‌ها و تعهدها

۱. (س‌عد) کمک‌دهنده، موافق

و مسئولیت‌ها، به جای اینکه نیروی خود را مسئول بدانند، معجزه‌ خدایی را مسئول فرض می‌کند؛ این چنین آدمی باید بداند که قرآن این عمل را رد کرده است، به صورت مشتم محکمی بر دهان بنی‌اسرائیل که به موسی گفتند: ﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾<sup>۱</sup> تو و پروردگارت بروید، مشغول جنگ بشوید، با دشمن بستیزید، ما اینجا نشستیم - به تعبیر بنده کنار دیوار، زیر سایه - وقتی فتح کردید، ما را هم خبر کنید تا بیاییم. این را قرآن نفی می‌کند. این روش، روش بنی‌اسرائیلِ مطرودِ ملعونِ دور از جادهٔ انسانیتِ محروم از لذائذ دین و ایمان است، برای آنهاست، شایستهٔ مُسَلِم نیست. پس توکل به این معنا نیست. این حرفی که در بین مردم رایج شده - دارم می‌گویم تا همه بشنوند و همه بفهمند - اینی که رایج میان مردم است؛ می‌گویند: آقا، خدا خودش باید اصلاح بکند، از بندهٔ خدا کاری بر نمی‌آید؛ این غلط است. اگر از بندهٔ خدا کاری بر نمی‌آید، اگر برای از بین بردن و ریشه‌کن کردن فساد، ارادهٔ آدمی و نیروی آدمی به کار نمی‌آید، خدا انبیا را بسیج نمی‌کرد. مردم را به پیروی از انبیا دعوت نمی‌کرد. انبیای الهی را با رسالت‌های سنگین به صحنهٔ نبرد این جهان نمی‌فرستاد. اینی که می‌بینید خدا کسانی را فرستاده، برای ریشه‌کن کردن فساد و آن کسان از جنس بشرند، پس بدانید که فساد بشری را بشر باید ریشه‌کن کند.

پس توکل یعنی چه؟ توکل یعنی در همه حال، اتکاء و امیدت به خدا باشد. اگر درست موشکافی کنید، می‌بینید با این تعبیری که بنده عرض

می‌کنم: در همه حال اتکاء و امیدت به خدا باشد؛ با این تعبیر، توکل از صورت یک چیز مخدر در می‌آید، به صورت یک عامل برانگیزاننده و عامل تحرک، جلوه‌گری می‌کند.

دیدید بعضی‌ها در دشواری‌های زندگی، در بحران‌ها، در آنجایی که از همهٔ وسایل ظاهری دستشان کوتاه است، چه می‌کنند؟ دیدید؟ شنیدید؟ یکی از چند کار را انجام می‌دهند: یا تسلیم دشمن می‌شود، می‌گوید وقتی کاری از من بر نمی‌آید چه کنم؟ تسلیم دشمن، این یک. یا تسلیم مسیر عادی زندگی می‌شود، نمی‌رود در مقابل دشمن به خاک بیفتد، اما عملاً راهی و روالی را در پیش می‌گیرد، حرکتی و تلاشی را به جامی‌گذارد و فراموش می‌کند که تسلیم جریان عادی زندگی شده در حقیقت. این چنین آدمی هم اگرچه ظاهراً تسلیم دشمن نشده، باطناً تسلیم دشمن شده؛ این هم یک جور، یک حالتی که معمول مردم در یک چنین بحران‌هایی در پیش می‌گیرند. راه دیگر این است که به زندگی خودشان خاتمه بدهند. آن جنابی که وقتی به حکومت می‌رسد مثلاً، از اطراف گربه‌رقصانی‌های<sup>۱</sup> قدرت‌های بین‌المللی او را به ستوه می‌آورند، هر وقتی، هر روزی از یک گوشهٔ مملکتش، یک سروصدایی علیه‌ش درست می‌کنند، وقتی که ناچار ناچار می‌شود، وقتی ذلّه می‌شود، خسته می‌شود، بیچاره می‌شود، به زندگی خودش خاتمه می‌دهد، انتحار<sup>۲</sup> می‌کند.

۱. کنایه از عذرهای واهی آوردن، بهانه تراشیدن، امروز و فردا کردن.

۲. (ن حر) خودکشی

اینها راه‌هایی است که یک انسان بی‌خدا در بن‌بست‌ها برایش مطرح می‌شود. وقتی به بن‌بست رسیدی، وقتی به جایی رسیدی که به نظرت می‌آید اینجا ته کوجه است، راهی در بین نیست، بر روی مردم معمولی چند در باز می‌شود، درِ تسلیم، تسلیمِ دشمن شدن، درِ تسلیم، تسلیمِ حوادث شدن، تسلیمِ جریانِ طبیعی زندگی شدن، درِ خودکشی و انتحار، خود را نابود کردن و راحت شدن و احیاناً پشیمانی‌ها، اما برای انسانِ باخدا درِ دیگری در بن‌بست‌ها باز می‌شود که باز شدن آن در، درهای دیگر را، درهای شرافت‌گش را به روی او می‌بندد. آن در، چه دری است؟ درِ توکل به خدا. می‌گویند اینجا بن‌بست است. می‌گویند خدایی که من می‌شناسم بن‌بست را هم می‌شکافد. بن‌بست چیست؟ از نظر خدا بن‌بست نداریم ما. همه بن‌بست‌ها با دست قدرت خدا بن‌باز است! راه دارد.

بن‌بست از جنگِ اُحد بالاتر؟ لشکر معدود اسلام در حین سرگرمی به جمع‌آوری غنیمت، ناگهان از دو طرف مورد هجوم قرار می‌گیرد، به خاطر غفلت چندتا سرباز. یک عده از جلو حمله می‌کنند، یک عده از پشت. اینها هم شمشیرها را گذاشته‌اند، از اسب‌ها پیاده شده‌اند، اسلحه‌ها را زمین گذاشته‌اند؛ ناگهان می‌بینند دو گروه دارند به اینها از دو طرف، مسلح، وحشی، عصبانی، خشمگین، حمله می‌کنند. خب پیداست که یک لشکر بی‌سلاح و بی‌جهاز<sup>۱</sup> در یک چنین مواقعی چه می‌کند؟ فرار. در

۱. ساز و برگ، اسباب و وسایل

رفتند. شیطان از حنجره شیطان صفت‌ها اعلام کرد که پیغمبر هم از بین رفته. خیلی روشن است، شیطان همیشه از این کارها می‌کند. از نقشه‌های خیلی روشن و از دست‌های رو شده شیطان، یکی این است: زودتر از موعد، شکست جبهه الهی و رحمانی را اعلام بکند، که بله، شما شکست خوردید، پیغمبر از دنیا رفت. در این چنین بحرانی، در این چنین بن‌بستی، یک مؤمن متوکل چه می‌کند؟ آقا، بن‌بست از این بالاتر؟ راه‌های نجات به کلی بسته، اسلحه‌ها روی زمین افتاده، دشمن مجهز، مسلط، مسیطر، آنچه اینجا به داد انسان می‌رسد، آن دریچه‌ای است که خداپرستان فقط دارند؛ اتکای به خدا. چه بن‌بستی؟ بن‌بست کدام است؟ پیغمبر از دنیا رفته باشد، خدای پیغمبر که از بین نرفته است. تکلیف که از بین نرفته. آدم با توکل در اینجا مثل چه کسی عمل می‌کند؟ مثل امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، مثل ابودجانه،<sup>۱</sup> مثل دوتا، سه‌تا سرباز دیگر، اینها آدم‌های با توکل بودند. بی‌توکل‌ها چه کسانی بودند؟ آنهایی که از احد تا مدینه، پشت سرشان را هم نگاه نکردند، دویدند تا خود دروازه‌های شهر. حالا دیدید توکل یعنی چه.

آن کسی که توکل را دست بر روی گذاشتن، به امید آینده مجهول

۱. سَمَک بن خَرَّش، معروف به ابودجانه، از بزرگان صحابه است که پس از رحلت پیامبر، در سال یازدهم هجری در جنگ یمامه به شهادت رسید. رشادت و فداکاری او در جنگ احد تا آن حد بود که آیه چهارم سوره مبارکه صف در مقام او و بزرگانی چون امیرالمؤمنین و حضرت حمزه نازل شد. در روایتی، امام صادق ایشان را جزو فرماندهان سپاه حضرت مهدی ذکر کرده‌اند که پس از ظهور حضرت، رجعت می‌کند.



بی‌تلاش نشستن، ایمان خود را از نیروی خود سلب کردن، معنا می‌کند؛ آن کسی که توکل را به معنای خط‌نسخی<sup>۱</sup> بر روی ارادهٔ انسان و قدرت او وانمود می‌کند؛ این چنین آدمی یا توکل را نمی‌فهمد، اسلام سَرش نمی‌شود، توکل را درک نمی‌کند، یا نه؛ می‌فهمد، سَرش نمی‌شود، می‌خواهد عوضی معنا کند، تا مردم بی‌توکل بار بیابند، تا مردم عوضی بار بیابند. معنای توکل این است، **﴿وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾**. به نظر من دو بالِ نیرومند برای پرواز انسان در تلاش‌های زندگی، یکی صبر است، یکی توکل. هر امتی که این دو بال را داشته باشد، از تیررس دشمن‌های خاکی به‌کلی دور خواهد شد؛ بال صبر و بال توکل، **﴿وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾**. این سه‌تا علامت برای مؤمن. (ارزش ایمان؛ ایمان چگونه چیزی است؟ خصوصياتی دربارهٔ ایمان؛ اینها مباحث خیلی لازمی است که باید ان‌شاءالله اگر خدا توفیق داد، فردا فراهم کنم، باز بدهیم پلی‌کپی کنند و بیاورند در اختیار آقایان بگذارند، آیات قرآنی‌اش را هم پیدا کنند، برایتان تلاوت کنند. فعلاً آنی که امروز در مورد ایمان مطرح است همین نشانه‌ها و تعهدهای ایمان است.)

سوم، **﴿وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾**؛ چهارم، **﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾** آنها که به‌پا می‌دارند نماز را. آقایان، توجه کنید، یک فرقی‌ست بین تعبیر **الَّذِينَ يُصَلُّونَ** و **﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾**. **يُصَلُّونَ**، یعنی نماز می‌گزارند. اگر فقط نمازگزاردن مطرح بود، فقط این دولاً راست شدن مطرح بود، اینجا لازم نبود که

۱. (نسخ) باطل کردن چیزی

﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ بگویند، دو کلمه بیاورند، طول و تفسیر بدهند، می‌توانستند بگویند يُصَلُّونَ، الَّذِينَ يُصَلُّونَ، آنهایی که نماز می‌خوانند. پیداست که ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ به‌پا می‌دارند نماز را، غیر از نماز خواندن است، یک چیز دیگری است، یک حقیقت برتر و بالاتری است. به نظر شما این حقیقت چیست؟ به‌پا داشتن نماز یعنی چه؟

چند جور می‌شود احتمال داد، ممکن است همهٔ این احتمالات هم درست باشد. یکی اینکه بگوییم اقامهٔ نماز، به‌پا داشتن نماز، یعنی نماز را به‌صورت کامل، به‌صورت همه‌جانبه، به‌صورت تمام به‌جا آوردن، ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾. و اقامه در زبان عرب، در اصطلاحات عربی، اتفاقاً به همین معانی هم هست. یعنی کار را به‌صورت کامل انجام دادن، ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾<sup>۱</sup> همهٔ صورت را، همهٔ وجود را به‌سوی دین برگردان، به‌صورت کامل. یک احتمال این. و واقعش هم همین است که اگر کسی نماز را اقامهٔ به‌این‌معنا بکند، یعنی به‌صورت کامل انجام بدهد، با ارکان صحیح، با توجه به آموزش‌ها و الهام‌های نماز، (که من در آن مسجد<sup>۲</sup> طی چند هفته دربارهٔ نماز یک بحث‌های نسبتاً مبسوطی انجام دادم). اگر کسی این جور نماز بخواند، جداً فلاح و رستگاری در انتظار اوست.

آدمی که نماز خوب می‌خواند، همهٔ مشکلات برایش آسان است. شنیدید که بعضی از بزرگان دین، در هنگام توجه شاید و مصیبت‌ها، دو رکعت

۱. سوره مبارکه روم / آیه ۳۰

۲. مسجد کرامت مشهد مقدس

نماز می خوانند؟ شنیدید که رسول خدا در هنگام بحران‌ها و شدت‌ها رو می‌کرد به بلال و می‌گفت: «أَرِحْنَا يَا بَلَالُ» بلال ما را آسوده کن، برو اذان بگو. «أَبْرِدْ أَبْرِدْ يَا بَلَالُ» خنک کن دل ما را ای بلال؛ یعنی اذان بگو.<sup>۱</sup> واقعاً اگر کسی اقامه نماز بکند، با توجه، با خضوع، با خشوع، با حال، با ادراک آنچه دارد انجام می‌دهد و آنچه می‌گوید، و به قصد نتیجه‌گیری از نماز، هرکسی نماز بخواند، اقامه نماز به این معنا بکند، تحقیقاً آنچه را که به مؤمنین وعده داده شده است، برای او وجود خواهد داشت.

این یک احتمال، احتمال دیگر این است که ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ نماز را به‌پا می‌دارند، یعنی در جامعه به‌پا می‌دارند، جامعه را جامعه نمازخوان می‌کنند. بعضی‌ها دلشان خوش است که خودشان نماز می‌خوانند، به‌جای هفده رکعت در شبانه‌روز، پنجاه‌ویک رکعت می‌خوانند، غیر از نمازهای مستحبی دیگر. اگر بگویند، بابا، مردم گروه‌گروه از دین دارند رو برمی‌گردانند، غمشان نیست. گفت: آن گلیم خویشتن به در می‌برد ز موج.<sup>۲</sup> می‌گوید آقا، ما گلیم خودمان را در ببریم خیلی کار است، خیلی هنر است، به دیگران نمی‌رسیم، بعضی این جور می‌اند. آن عملی که نشانه ایمان است، این عمل نیست. هرکسی نماز خوب بخواند، اما خودش بخواند، به دیگران کاری نداشته باشد، این درست نیست. درست نیست، یعنی کامل نیست؛ کامل.

۱. حدیث شماره ۳۵

۲. سعدی

نشانه ایمان چیست؟ اقامه صلاة، نماز را در جامعه به پا داشتن، همگان را نمازخوان کردن، نه به معنای اینکه یک عبادت همه انجام بدهند، (دلم می‌خواهد که ذهنتان را از قالب الفاظ، خارج ببرید، وسیع‌تر فکر کنید. من هم همان جور فکر می‌کنم. الفاظ، کوچک و نارسا و قاصرند.) نه اینکه فلانی نمازخوان نیست، نمازخوانش کنیم؛ یعنی جامعه نمازخوان، یعنی جامعه‌ای که دائماً به یاد خدا و در راه خداست. جامعه‌ای که می‌گوید **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾**<sup>۱</sup> جز خدا کسی را عبادت و عبودیت نمی‌کند و جز به خدا به هیچ کس دیگر اتکاء و از کسی استعانت نمی‌جوید. جامعه نمازخوان یعنی آن جامعه‌ای که هر روز از سردمداران فساد، یعنی **﴿مَغضُوبٌ عَلَيْهِمْ﴾** و از دنباله‌روان فساد، یعنی از **﴿ضَالِّينَ﴾** تبری<sup>۲</sup> می‌جوید. نماز اینهاست.

اگر کسی سعی کند انسان‌های دیگر را نمازخوان کند به این معنا، این درحقیقت تلاشی و کوششی در راه عبودیت مطلق حق، در راه ریشه‌کن کردن فساد، در راه از بین بردن من و ما، در راه ایجاد وحدت اجتماعی و انسانی میان آحاد امت مسلمان و آحاد بشریت، تلاشی در این راه‌ها انجام داده، اقامه صلاة یعنی این. یعنی شما کاری بکنید که همه مردم، در هر روزی، پنج نوبت و هر نوبتی چند بار بگویند **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾**. خدا! فقط درمقابل تو گردن عبودیت و پشت عبودیت خم

۱. سوره مبارکه حمد / آیه ۵

۲. (برء) دوری و بی‌زاری جستن

می‌کنیم، نه درمقابلِ غیر تو. هر روزی پنج نوبت و هر نوبتی چند مرتبه از «مَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» و از «ضَالِّينَ» یعنی از سردمداران فساد و از دنباله‌روان آنان تبری بجوید، بیزاری بجوید، یک‌چنین جامعه‌ای درست کند. امکان دارد اقامهٔ صلاة به این معنا هم باشد.

«وَمِمَّا زَقَنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» نشانهٔ دیگر مؤمنان چیست؟ این است که از آنچه به آنان روزی کرده‌ایم، انفاق می‌کنند. انفاق یعنی چه؟ (دیروز معنای انفاق را اشارتاً گفتم. تا حالا هم شاید ده مرتبه به مناسبت بحث‌های گوناگون انفاق را بیان کرده‌ام، این دفعه هم، دفعهٔ یازدهم باشد.) انفاق یعنی پُرکردن خلأها و نیازها. آن خرج‌کردنی که خلئی را پر کند، نیازی را برآورده کند، این را می‌گویند انفاق. دیوار این مسجد رنگِ روغن‌کرده دارد، اگر چنانچه شما آمدی، پولی دادی، رویش مجدداً رنگ و روغن کردید، انفاق نیست. چرا؟ چون احتیاجی نبود به این کار، رنگ و روغن بود اینجا. یا اگر رنگ و روغن نبود، اما جایی بود که رنگ و روغن احتیاجی نداشت، روی زمین‌های خاکی مسجد امام حسن، آمدید مبالغی رنگ و روغن پاشیدید، گفتید من خرج کردم برای مسجد امام حسن، چندین جعبه قوطی رنگ و روغن بردیم مسجد، مصرف کردیم. چه کار کردید آقا؟ روی کلوخ‌ها و روی خاک‌ها و روی گل‌ها، تمام رنگ و روغن کردیم. بله این خرج هست، اما انفاق نیست. انفاق عبارت است از آنکه خلئی و نیازی باشد در متن جامعه، تو آن خلأ و نیاز را پر کنی؛ انفاق یعنی این.

﴿وَمِمَّا زَقَنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾، یعنی چه؟ یعنی مؤمنین آن کسانی هستند که از آنچه ما به آنان روزی کرده‌ایم، اسم مال در آن نیست؛ از پول‌هایی که به آنها دادیم؟ نه؛ فرق نمی‌کند، از پولی که دادیم، از عمری که دادیم، از فرزندی که دادیم، از آبرویی که دادیم، از توان جسمی‌ای که دادیم، از زبانی که دادیم، از فکر و مغزی که دادیم، از همه امکاناتی که دادیم، فرمود ﴿مِمَّا زَقَنَاهُمْ﴾ از هر آنچه ما به آنها روزی داده‌ایم، چه می‌کنند؟ ﴿يُنْفِقُونَ﴾. انفاق می‌کنند. یعنی به‌جا خرج می‌کنند، نه هر خرج‌کردنی. یکی از نشانه‌های مؤمن است.

ای برادرِ مؤمن‌نامِ مؤمن‌نما، ای برادری که اگر بگویند مؤمن، خوشتر می‌آید، اگر اندک تزلزل و تردیدی کسی در ایمانت بوزرد، بدت می‌آید، ممکن هم هست بگویی که چه فایده‌ای دارد که ماها را بی‌دین و بی‌ایمان قلمداد می‌کنید در صحبت‌هایتان؛ ای برادرِ مؤمن‌نام، انفاق می‌کنی؟ نمی‌گویم خرج می‌کنی یا نه؛ بله، خیلی خرج می‌کنی. چقدر در این روزهای ماه رمضان پول می‌دهی، غذای لذیذ می‌پزی، سفره رنگین می‌گستری و سیرها را دعوت می‌کنی، چقدر خرج می‌کنی، اما آیا انفاق هم می‌کنی؟

ای گوینده عزیز، چقدر حرف می‌زنی، چقدر نفس می‌زنی، چقدر از سینه و از ریه و از وجود خود، از جسم و اعصاب خود مایه می‌گذاری، چقدر از نیروی بیانت خرج می‌کنی، اما آیا از این نیرو انفاق هم می‌کنی؟ پُرگفتن هنر نیست، گفتن آنچه مورد نیاز است، هنر است. آن انفاق نیست،

این اتفاق است. ای کسانی که از آبروهایتان، از حیثیت‌هایتان خرج می‌کنید؛ به یک نفر نامه می‌نویسید، یکی را برای کاری می‌بینید، می‌بینید تا فلان عمل انجام بگیرد، فلان شغل به فلانی داده بشود، فلان احترام شایان از فلان کس به‌جا بیاید، دارید حیثیت‌تان را خرج می‌کنید، اما اتفاق چطور؟ اتفاق هم می‌کنید؟ ای کسانی که پول خرج می‌کنید در جاهای مختلف، با نام دین و با نام غیر دین - بله، گاهی هم انسان با نام دین پول خرج می‌کند، درحالی‌که اتفاق نکرده است - وحشت نکنید از این سخن که واقعیتی است و چه واقعیت تلخی! چقدر پول‌هایی که به نام دین مصرف می‌شود، خرج می‌شود، اما اتفاق نیست اینها، چون خلئی را پر نمی‌کند، چون دردی را به درمان نمی‌رساند، چون نیازی را از این جامعه مستمند برطرف نمی‌کند. آنچه که مایه مؤمن بودن است، آنچه شرط و نشانه ایمان است، اتفاق است، **﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾**. بعد از این اگر خواستید وقت صرف کنید، اگر خواستید آبرو مایه بگذارید، اگر خواستید پول خرج بکنید، خوب فکر کنید، ببینید آیا با این مایه گذاشتن، دارید اتفاق می‌کنید یا خرج بیهوده می‌کنید.

**﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾** اینانند مؤمنان راستین، **﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾** برای آنان است رتبه‌هایی - درجات، رتبه‌ها، مرتبه‌ها - **﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾** در نزد پروردگارشان، **﴿وَمَغْفِرَةً﴾** غفران هم از آن اینهاست. همان مغفرتی که دیروز معنا کردم برایتان، امیدوارم کاملاً در ذهنتان و یادتان مانده باشد و بماند. اگر خدا بناست به کسی مغفرت بدهد، بناست جراحی را

که از گناه در روح کسی به وجود آمده، التیام ببخشد؛ جراحات گناه این چنین افرادی را التیام خواهد بخشید، «وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» و روزی شرافتمندانه، روزی کریمانه، بی ذلت، بی عسرت، بی سرافکندگی. این چنین روزی ای خدا به اینها می دهد.

هر جا جامعه مؤمنی پیدا کردید، یک فرد را نمی گویم - نگو ما الحمدلله یک لقمه نان را به دست می آوریم، راحت هم هستیم، غم هم نداریم، از کسی هم منت نمی کشیم. اگر درست لابه لای کارش را نگاه کنی، می بینی همه اش بدبختی و منت است. همه آن کسانی که ننگ آمیزترین کارها را دارند، احساس نمی کنند که این عملی که دارند، ننگ آمیز است و این یک لقمه نان، لقمه ننگ است - یک جامعه را من دارم می گویم؛ یک جامعه آن وقتی لقمه ناننش پاکیزه، شرافتمندانه، توأم با سربلندی و کرامت است، آن وقتی عزیز و شرافتمندانه روزی می گیرد که مؤمن باشد و دارای این صفات. اگر اینجوری بود، همه آن شعارهایی که امروز احزاب سیاسی دنیا دارند در گوشه و کنار، پشت بلندگوها، به راست یا به دروغ مطرح می کنند در میان ملت های عالم، همه آن شعارها در جامعه ایمانی محقق خواهد شد. صلح، آزادی، رفاه، راحتی، بدون جنگ، بدون خونریزی، با برادری، با صمیمیت، سطح فرهنگ عالی، سطح سواد عالی، سطح روزی عالی و از این همه الفاظ و لفاظی هایی که زیر بعضی معنا هست و زیر بعضی معنا نیست، مجموعاً در جامعه ایمانی تحقق پذیر است. «وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» و روزی کریمانه و بزرگوارانه.



(این چهار آیه‌ای که ما معنا کردیم. جناب آقای رضایی تلاوتگر عزیز امروز ما هستند که الآن بلند شوند تشریف بیاورند اینجا، این چند آیه را بخوانند؛ منتها چون روز جمعه است و آقایان احتمالاً کاری، اشتغالی، برنامه‌ای ندارید و می‌توانید بنشینید، ممکن است دو، سه آیه دیگر خواهش کنیم اضافه کنند و بخوانند. درباره ایمان، پای این ورقه بنده یک چیزی نوشته‌ام، این ورقه کپی‌شده‌ای را که دست آقایان هست، - خواهش می‌کنم توجه کنید، دارم حرف می‌زنم هنوز - این ورقه پلی‌کپی که دادیم خدمت دوستان، آن کسانی که دارند، اینجا نوشته‌ام زیرش، نوشته‌ام درباره ایمان به این مسائل توجه بشود، و چند مسئله را ذکر کردیم، که درباره این مسائل باز من صحبت خواهم کرد، از قرآن، بحث قرآنی خواهم کرد مثل بحث امروز. درباره همین مسائلی که اینجا نوشتیم، آگاهانه بودن ایمان، متعصبانه و مقلدانه نبودن. عرض کنم که حقایق و آثار ایمان مثلاً، تعهدات عملی ایمان از قبیل آنچه که امروز خواندیم، درباره اینها ان‌شاءالله در یک روز دیگر خیال می‌کنم که درباره ایمان و این مطالب و این بحث‌ها صحبت کنیم تا بعد برسیم ان‌شاءالله به مباحث دنبال ایمان.)

ایمان

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ . قُلِ الْإِنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ . از تو درباره انفال پرسش میکنند، بگو انفال متعلق بخدا و رسول است

فَاتَّقُوا اللَّهَ - پس از خدا پروا کنید

وَأَطِيعُوا أَمْرًا بَيْنَكُمْ - و فیما بین خود را اصلاح نمایید

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ . و از خدا و رسولش اطاعت کنید

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - اگر مؤمن می باشید

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ - منحصراً مؤمنان آنکسانی هستند که :

إِذَا ذَكَرُوا اللَّهَ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ - چون خدا یاد شود دلهاشان به بیم می آید

وَإِذْ تَلَيْتَ عَلَيْهِمْ آيَاتُ رَبِّهِمْ إِيْمَانًا - و چون آیات خدا برایشان فرو خوانده شود ایمانشان افزون گردد

وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ - در بر پروردگارشان توکل میکنند

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ - آنانکه نماز را با میسر دارند

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُسْفِرُونَ - و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق میکنند

أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا - آنهاست مؤمنان راستی

لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ . برای آنهاست رتبه‌هایی نزد پروردگارشان و مغفرتی و روززی تکرم آمیزی

\*\*\*\*\*

در مورد ایمان

در مورد ایمان ، مسائل زیر، در قرآن مورد توجه و دقت قرار گیرد

۱- نفس آن - در روان مؤمن، در زندگی جامعه و...

۲- لزوم آگاهانه بودنش (نه مقلدانه، یا متعصبانه)

۳- تمهیدات عملی اش (از قبیل تمهیدات یاد شده در آیات بالا و در اول سوره مؤمنین درجها

نمونه دیگری